

ایثار، شاهکاری از قارکوفسکی؟

قچار پد پیمان انسان با خود و سرچشمه‌های معنی‌اش

جمال آویان

زمانی که خاتوناده‌ای سوتدی در جزیره‌ای دورافتاده در بالاییکه مراسم جشن تولد «الکساندر» بزرگ خاتوناده را برگزار می‌کند اعلام خبر وقوع جنگ جهانی سوم از واپسی، فضای شاد جشن آنها را به وحشت مبدل می‌کند. هر کدام از مهمانان و اعضای خاتوناده واکنش متفاوتی در مقابل این خبر از خود نشان می‌دهند. اما مهیج ترین واکنش از سوی الکساندر است که روشنگری فلسفه است. او با خدا وارد یک معامله روحانی می‌شود و من گوید که حاضر است همه چیزهایی که در نزدش عزیز هستند از جمله پسر شش ساله اش را بدهد تا جنگ پایان یابد.

این شروع فیلم «ایثار» (Sacrifice) است، آخرین فیلم یکی از بزرگترین کارگردانان سینمای جهان! که یکی از شاهکارهای سینمای جهان نیز به حساب می‌آید.

اندیشی تارکوفسکی، کارگردان روسی، در این فیلم، تصویری هولناک از جهانی که تحت فشار روحی بوردهای اتمی است ارائه می‌دهد.

خبر لاخوشاپند استه احتمال درگیری های منطقه ای یعنی ایران و کشورهای همجوار بر اساس ساختن یا داشتن بمب اتمی در حال فروپاش استد پاکستان در دست افراطیون مذهبی است و دلایل بسب اتمی، اروپا و امریکا و اسرائیل دارای بمب اتمی اند و مخالف



الکساندر: می بینی، پسرم، ما راهمنان را گم کرده ایم. انسانیت به گمراهی افتاده، به راهی بس خطرناک.

اولین احساس انسان، پس از آگاهی از وجود خود، هراس بود، او متوجه بود، از هر چیزی هراس داشت؛ از جاتوران، از رعد و برق، از تاریکی. اما به جای آنکه با طبیعت زندگی کنم... شریک زندگیش باشه، یار و همدم خوبی برای اون بشه، از خودش دفاع می کنم... در واقع مرگی نیست، قطعاً و تنها هراس از مرگ است که وجود دارد نه خود مرگ. و این هراس، هراسی است مخوف که غالباً سبب میشه انسان هادست به اعمالی بزنن که در واقع نباید انجام دهنند. براستی اکثر از مرگ ترس و هراس نداشتم، هر چیزی دگرگون نمی شد؟

و بدین ترتیب در سکانس اولیه فیلم موضوعات اساسی فلسفی فیلم: مرگ و هراس بشو؛ اعمال ناجور بشو؛ توسل و باور و خواست تغییر بر اساس ایثار و از خودگذشتگی مطرح می شود و زمینه ای می شود برای گسترش دادن آن در نصول بعدی فیلم.

تارکوفسکی در مقاله ای می گوید: «هر چه تجربیاتم درباره تفکر مادی غرب بیشتر می شد، و هر چه بیشتر در درون ناشی از تفکر مادی را می فهمیدم که چگونه انسانیت را تحت سیطره خود قرار داده است (مثلاً آن مسایل روشناسی فراگیر که چیزی نیست جز بیان عدم کفايت و قابلیت انسان مدنی و اینکه انسان دریابد که به چه جهت زندگی برایش هر گونه جذبه را از دست داده و از چه رو زندگی بی ثمر، بوج و خفقان اور شده است) به همان اندازه نیاز به ساختن این فیلم را شدیدتر احساس می گدم. زیرا به نظر من انسان نیاز به یک زندگی فطری و معنوی دارد نیاز دارد که به

مریم مقدس زیر درختی نشسته، می رسد و تصویر تبدیل می شود به ساحل دریا و مردی (الکساندر) که در حال کاشتن درختی است کودکی که او را کمک می کند و او برای کودک قصه کاشتن درختی را می گوید؛ قصه راهبین که درختی را در یک منطقه کوهستانی می کارد و از یکی از مریداتش می خواهد که هر روز این درخت را آب دهد تا جان گیرد. مرید سه سال این کار را انجام می دهد و هر روز صبح با سختی به بالای کوه می رود و درخت را آبیاری می کند و عصر به صومعه محل اقامت خود باز می گردد تا اینکه یک روز می بیند درخت پر از شکوفه شده است.

الکساندر (رو به پسرک): «تو هر طور می خواهی فکر کن. ولی من فکر می کنم که تنها با یک روش منظم می توان نتیجه گرفت. می دونی؛ گاهی اوقات به خودم میگم، اگر انسان هر روز و در یک زمان معین کاری انجام بدهد، مثلاً یک عبادتی را بی هیچ کوتاهی و تأخیری و بطور منظم و مرتبت و همیشه در یک ساعت معین انجام دهد، بدون شک جهان دگرگون می شود، و خیلی چیزها در درون آن تغییر پیدامی کند»

اما پسر لال است و ما از کلام الکساندر به این موضوع پی می بردیم.

الکساندر: زیر لب چی میگی؟ چیه؟ چیزی می شود. روی این تصویر اوّل قدمی "شفقت نما" از پاسیون «ماتیوس» اثر «باخ» پخش می شود که سپس به صدای پژندگان دریایی ختم می شود. دوربین روی درختی در تصویر حرکت رو به بالا می کند تا

به عکس مسیح در کودکی اش که در دامان کودک حرف می زند:

داشتن و تجهیز ایران به بمب اتمی. هند و پاکستان یکدیگر را با بمب اتمی تهدید می کنند، کره شمالی مجهز به بمب اتمی است، ژاپن تازه از خوابهای های بمب اتمی در جنگ دوم جهانی سر برافراشته است و روسیه و چین مجهز به بمب اتمی که آب به آسیاب جنگ در کشورهای کوچک منطقه می ریزند تا هاها های درشت به تور اندازند. تمامی کشورهای پیشرفته و عقب مانده دنیا در روزه وحشت در صحراهای جنون بمب اتمی شرکت دارند.

بر ما انسان ها چه رفته است و چه فکر می کنیم و بچه های فردا چه می شوند؟

الکساندر شخصیت فیلم ایثار (با بازیگری اورلاند یوزفسون) فیلسوفی نایاور به خداست. در صحنه اول فیلم، پستچی کارت تبریکی از دوستانش اورده و از الکساندر می پرسد: خب استاد پژوهشگر تاریخ هنر، بگو بینم رابطه ات با خدا چگونه است؟

الکساندر: رابطه چندانی ندارم.

سپس پستچی درباره انتظار از او می پرسد:

- نباید افسرده باشی. باید آرزوهای بلند را دور بریزی، منتظر چیزی نباش. آدم نباید منتظر چیزی باشد.

فیلم با تصویر نقاشی ستایش «شاهان مجوس» اثر لوناردو داوینچی شروع می شود. روی این تصویر اوّل قدمی «شفقت نما» از پاسیون «ماتیوس» اثر «باخ» پخش می شود که سپس به صدای پژندگان دریایی ختم می شود. دوربین روی درختی در تصویر حرکت رو به بالا می کند تا به عکس مسیح در کودکی اش که در دامان



می آورد؛ امنیت از اینکه دیگر جنگ اتمی به وقوع نخواهد پیوست. در نظر دیگران این مسائل تنها حاصل خیالبردازی و رؤایی یک انسان عجیب و نیمه دیوانه به نظر می رسد که نتایج رفتار ناپایدارش او را روانه تیمارستان می کند؛ بی انکه حتی کمترین ارزشی برای جهان داشته باشد.

آغاز و پایان فیلم شیوه یکدیگر است، گرچه با هم تفاوت هایی دارند. هر دو به مسئله آبیاری درختی خشکیده می پردازنند که از نظر تارکوفسکی به مسئله ایمان و اعتقاد باز می گردد. حوادث مابین این دو باعث تغییراتی در شخصیت های داستان می شود. شخصیت های فیلم درگیر خودخواهی های خویش اند، حاکم اند یا محکوم، نابخردن و در رنج. اما برای پسرک کوچک لال و نیز ماریای جادوگر همه زندگی سرشوار از معجزه است، معجزه ای باور نکردنی. در نگاه تارکوفسکی آنها به جای زندگی در جهان واقعی در دنیای غیر واقعی بسر می برنند. آنها پایه دانش را تجربه نمی دانند و به عملی بودن هر چیزی باور ندارند. هیچ یک از آنان به چیزی که برایشان معلوم است ایمان ندارند؛ به تصاویر دنیای ذهنیات خود بیشتر اعتقاد دارند. از موهبتی برخوردارند که در روسیه باستان به سوریدگان قدیس نسبت می دادند، آنها که نظرشان به وجود جهانی دیگر که مملو از پیشگویی، معجزات، قریانی های مقدس و فراسوی قانون مندی های عقلانی است، معطوف میداشتند.

تارکوفسکی اعتقاد دارد که «اگر هر انسان درک کند که نمی تواند مبنای زندگیش را بر پایه علائق و معیارهای فردی بنا نماید و باید بیشتر در جهت وابستگی به خالق عمل کند و تحت اراده او در آید، واقف بودن به این امر، بازدارنده بسیاری از نتایج شوم رفتار بشری خواهد بود. من ضعف های خودم و

تو را سزاست. آمین... خدای بزرگ، در این ساعات دهشناک ما را رهایی بخش. نگذار فرزندانم، همسرم، دوستانم و ویکتور هلاک شوند... همه باید تو را دوست بدارند، و به تو ایمان آورند. همه آنها بی که به تو ایمان ندارند کورند و لایق آن نیستند که به تو بیندیشند... شاید برای آنکه هیچ گاه به مصیبیتی گرفتار نشدنند. همه آنها بی که در این ساعت، امید، آینده و زندگی شان را از دست داده اند، آینده و زندگیشان را به تو می سپارند. آنها می ترسند و هراس دارند. هراس از پایانی نزدیک... هراسی نه برای خویش، بلکه برای آنان که دوست می دارندشان، برای انسان هایی که جز تو، هیچ کس نمی تواند آنها را در پناه خویش گیرد، زیرا این جنگ، پایان است؛ جنگی است مخوف، هیچ باقی خواهد ماند، از این رو نه فاتحی خواهد ماند و نه مغلوبی. از پس آن دیگر نه شهری باقی خواهد ماند، نه دهکده ای و نه هیچ گیاه و درختی. دیگر نه آبی در چشمۀ خواهد ماند و نه پرنده ای در آسمان. هر آنچه دارم به تو هدیه می کنم. خانواده ام را که دوستشان دارم ترک می کنم. خانه ام را ویران می سازم و از پسرکم چشم می پوشم، لال و گنگ می شوم. دیگر با کسی سخن نخواهم گفت. می خواهم دست از همه چیز بشویم، از هر آنچه مرا به زندگی پیوند می دهد، فقط اگر تو آن کنی که همه چیز مانند گذشته گردد، مانند امروز صبح، مانند دیروز، اگر تو از من این هراس مرگ آور و عذاب دهنده را دور کنی، آری همه چیزا خدایا کمک کن، من نیز به آنچه با تو عهد و پیمان بسته ام عمل خواهم کرد.»

گفتار و نیایش الکساندر، که به عارفان شرقی می ماند، از این پس راهنمای ذهنی اوست. او می رود تا خود و هر چه را که دارد به نابودی بکشاند تا دنیا از یک درگیری اتمی نجات پیدا کند و این سفری است شیفته وار و درونی. این رفتار الکساندر، به قول تارکوفسکی، برای دیگران امنیت بیار

خود باز گردد؛ انسانی که به وجود تکنولوژی پیشرفت و مادی وابسته است و باید مطیع و رام از آن پیروی کند تا پیشرفتی احتمالی در انتظارش باشد، نهایتاً به مسئولیت های معنوی خویش که نه تنها برای خود او مفید است، بلکه برای دیگران نیز نافع و سودمند است، باز می گردد. ایثار یعنی تفکر و اندیشه مسیحیت که همانا فدا کردن خود است، و باید تحقق یابد. اگر فردی نتواند خود را فدای چیزی یا کسی کند، انسان نیست. هر پیشکشی درگیر نوعی ایثار است اگر نه چه پیشکشی است. فکر و اندیشه فدا شدن، امروزه چندان طرفداری ندارد. کمتر کسی است که بخواهد خود را به خاطر دیگری و یا چیزی فدا کند. عاقب این گونه تفکر قطعاً دامنگیر انسان می شود. فقدان این ویژگی در انسان سبب خودخواهی است، و این نه فقط بر روابط بین انسان ها، بلکه بر مناسبات همزیستی کلیه گروه های مردم تأثیر می گذارد. الکساندر به بیماری سرطان مبتلاست، از آن خبر دارد و مایوس و درمانه می داند که محکوم به مرگ است. او در حالت افسردگی جاودانه بسر می برد. او از روی غریزه به خطروی که از جانب تکنولوژی مدرن، معنویت را تهدید می کند آگاه شده، از گفتن هر کلامی سیر شده است. او با شنیدن خبر وقوع جنگ جهانی سوم و بمباران اتمی - چه در واقعیت رخ داده باشد و چه در خیال و خواب - تصمیمی جدی می گیرد و نیایشی می کند. او حاضر است همه چیز را ایثار کند: از پسرش که بسیار دوست دارد دست بردارد، خانه اش را به آتش بکشد:

الکساندر در حالی که زانو زده است، در اتاقی غرق در نور آبی پر رنگ، دعا می کند: «ای پدر مقدس، ای پدر مقدس که در آسمان هایی، نام تو مقدس است و حکومت تو پایدار. هر آنچه اراده فرمایی، همان می شود. روزی ما را عطا بفرما و گناهان ما را ببخش. زیرا حکومت و قدرت و سروری

شاخه‌های برهنه جوانه زده آن را.
عبارت ذیل روی تصویر می‌آید:
این فیلم را به پسرم آندروشیا
تقدیم می‌کنم بالامید و اعتماد.
آندری تارکوفسکی
از لازم به یادآوری است که
تارکوفسکی به هنگام ساخت
این فیلم مبتلا به سرطان بود و
پس از آن درگذشت.

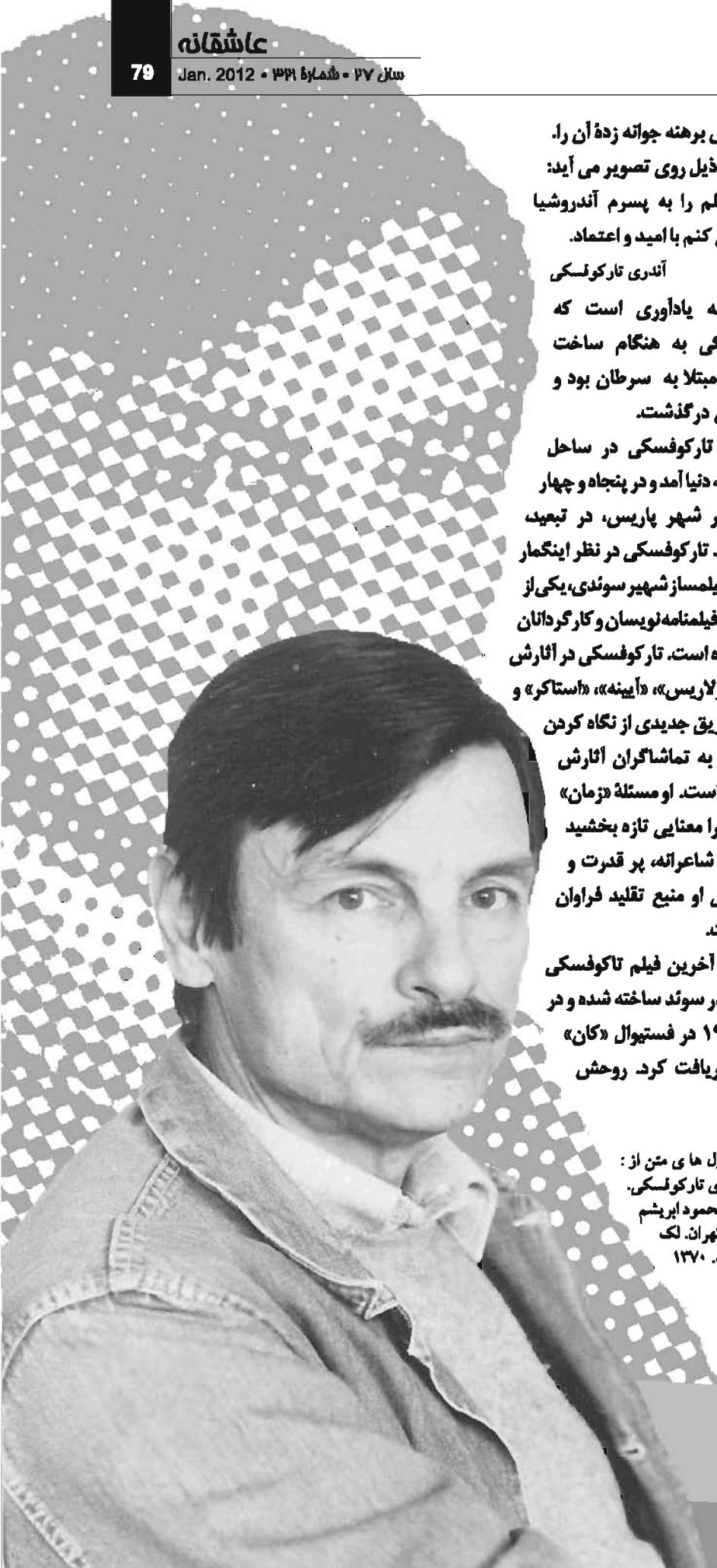
آندری تارکوفسکی در ساحل
رودولگابه دنیا آمد و در پنجاه و چهار
سالگی در شهر پاریس، در تعیین
درگذشت. تارکوفسکی در نظر اینگمار
برگمان، فیلمساز شهیر سوئدی، یکی از
بزرترین فیلمنامه‌نویسان و کارگردانان
جهان بوده است. تارکوفسکی در آثارش
چون «سولاریس»، «ایینه»، «استاکر» و
«ایثار» طریق جدیدی از نگاه کردن
به دنیا را به تماشاگران آثارش
ارائه داده است. او مستله «زمان»
در سینما را معنایی تازه بخشدید
و تصاویر شاعرانه، پر قدرت و
غیر واقعی او منبع تقلید فراوان
قرار گرفته.

«ایثار» آخرین فیلم تارکوفسکی
است که در سوئد ساخته شده و در
سال ۱۹۸۶ در فستیوال «کان»
جایزه دریافت کرد. روحش
شاد

نقل قول‌های متن از:
ایثار، آندری تارکوفسکی،
ترجمه محمود ابریشم
چیان، تهران، لک
۱۳۷۰

بشر را درباره جهان و طبیعت حس می‌کنم
و بیوژه آنچه را که از آن دشمن است، که
این بدتر از همه است. بدتر از همه، این است
که مورد تهاجم خشونت بشر قرار گیری.
شر درون بشر از هر چیزی بدتر است. کلام
رفته از محتوی تیپ و به یاوه گوین بدل
شده است و بنا بر تجربه الکساندر دیگر
اهمیتی ندارد، پس سکوت و گنگی جای آن را
می‌گیرد ما از این آگاهی ها، و از این
مهترین پیام ها که می‌تواند زندگیمان
را دگرگون سازد اما حتی به گوشمان
نمی‌رسد، در مضيقه هستیم»

الکساندر همان طور که قول دله بود،
در سکانی بلند و زیبا، خانه را به اتش
می‌کشد. لباسی تیره به تن دارد که علامت
چیزی تعادل حیات بر پشت آن است، نیمی
سیاه، نیمی سفید که یکدیگر را تکمیل
می‌کند. او مانند عارفان شوریده به هر سو
می‌دود و خانه در حال سوختن را به تماشا
می‌نشیند خانواده اش می‌کوشند او را از
نزدیک شدن به خانه باز دارند. شیفتہ وار
در گل ولای می‌دود و به زمین می‌افتد و
برمن خیزد. آمبولانس آسایشگاه دیوانگان
او را تعقیب می‌کند، به داخل آن کشیده
می‌شود و می‌رود. در جاده ای که از آن عبور
می‌کند، کودک کر و لال اولیه فیلم را که نوہ
اوسته می‌بینیم، به دشواری سلطی پر
از آب را به پای درخت که در ابتدای فیلم
به کمک پدر بزوگی عارف و شوریده اش
کاشته اند می‌کشاند و درخت را آبیاری
می‌کند. دنیایی از نو آغاز می‌شود. موسیقی
ابتدای فیلم دوباره پخش می‌شود. پسر زیر
درخت می‌خوابد و به زبان می‌آید:
– در آغاز، کلام بود، چرا پدر؟
دوربین با حرکتی آرام به تدریج تصاویر
بالای تنه درخت را نشان می‌دهد و نوک



اثر گذشت زمان بر روی مغز و ذهن

۳ عامل بزرگ

دکتر فرهنگ جامع، روانشناس بالینی

عامل اول:

در انسان نیز همانند حیوانات آزمایشگاهی، وقتی زندگی توأم با کار و ورزش فکری است، مغز مناسب و سالم می‌ماند. آنهایی که با شدت درگیر مبارزه با مشکلات و مسائل زندگی هستند دارای توانانی‌های هوشی و ذهنی بهتری هستند تا آنهایی که سبب زمینی وار زندگی کرده‌اند. این حرف ممکن است به نظر قالیب و کلیشه ای بیاید ولی نتیجه ایست که از آزمایش‌ها و تست‌های مختلف به دست آمده است. مثلاً معدل نمرات تست‌های هوشی و ذهنی آنهایی که عادت به بازی بربج (یک نوع بازی با ورق است که احتیاج به تفکر و به کار انداختن ذهن دارد) و یا عادت به حل کردن جدول کلمات متقطع دارند از معدل نمرات آنهایی که تفریحشان بازی بینگو هست بالاتر می‌باشد. می‌توان گفت آنهایی که نمی‌خواسته اند به جنگ مشکلات رفته و آن‌ها را حل کنند رفته رفته از حل مشکلات عاجز مانده‌اند. نتیجه اینکه تحریم و کار فکری در سالم ماندن ذهن اصلی است.

عامل دوم:

عامل دوم، همانطوری که گفتیم، امراض مزمن می‌باشد. به طور کلی آنهایی که بعد از پنجاه سالگی به امراض مزمن مبتلا



چکیده ۵ - ۷



هموطنان عزیز:

یکی از اهداف انجمن پزشکی ایرانیان مقیم آمریکا شعبه تگزاس، ارتقاء سطح اطلاعات عمومی، آموزش و کمکهای پزشکی به ایرانیان عزیز است. جامعه ایرانی همانند بسیاری از جوامع مهاجر در آمریکا، دارای نیازهای خاص فرهنگی، اجتماعی و پزشکی است. پاسخ‌گویی به این نیازهای خاص است که باعث ایجاد گروه‌ها و انجمن‌های مختلف از جمله انجمن پزشکی و پیراپزشکی ایرانیان مقیمه تگزاس شده است. در راستای ایفای این نقش، اعضای انجمن با همکاری ماهنامه عاشقانه تعهد نموده‌اند که هر ماه مطالبی در رابطه با مسائل مهم و شایع پزشکی، با متین ساده، برای هم میهنان عزیز تهیه نمایند. از خوانندگان این مقالات خواهشمندیم که نظریات و سوالات خود را به آدرس انجمن IAMA P.O.Box 570237, Houston, TX 77257 پرسید و یا از طریق تلفن ۲۴ ساعته، با شماره:

۳۹۰۰-۷۷۳-۲۸۱ انجمن با ما در میان بگذارید. نظریات شما مطمئناً به کیفیت این مقالات کمک بسیار خواهد کرد.

دکتر شاهین شروزادی

رئیس انجمن پزشکی ایرانیان
مقیم آمریکا؛ شعبه تگزاس
tx@iama.org

استدلال:
هرگز نا ۱۲ سالگی (سن شروع دیبرستان) معمولاً یک قالب و چهارچوب برای حل مشکلات ساخته است.
- حافظه را بررسی می‌کند تا بینند جواب مطعن برای مشکل دارد یا نه
- اعتماد خود را به راه حل آزمایش می‌کند
- اگر جوابی پیدا نکرده یا جواب رضایت بخش نبود مراحل ۱ و ۲ را آنقدر تکرار می‌کند تا جواب را بیابد.

بعد از شدت سالگی اختلاف بین اشخاص زیاد می‌شود. بعضی‌ها به شدت قوایانی‌های ذهنی شان سقوط می‌کند و بعضی دیگر تغییری نمی‌کند. اشخاصی که زندگی فکری و فعالیت ذهنی داشته‌اند بیشتر می‌مانند.

بوده اند از نظر هوشی و ذهنی بدتر از من شود از اشخاص می‌خواهند وظایف را که به عهده شان گذاشته می‌شود به طریق غیر متدال و غیر معمول انجام دهند. برای مثال از آنها می‌خواهند که یک پاراگراف از یک نوشته‌گذلیسی را کم کند ولی هر جا که با حروف کوچک نوشته شده حروف بزرگ گذاشته است.

در یک تحقیق عده‌ای از روان‌شناسان به تعدادی از بیماران بستری ۶۵ ساله به بالا تست های هوشی که لازمه اش حل مشکلات به دست آمده است. آنها که دارای ذهن قابل‌اعطا هستند این کار را به راحتی انجام می‌دهند و در ضمن کار، حتی می‌خندند و تفریح هم می‌کنند اشخاصی که دارای ذهن منجمد و یک بُعدی می‌باشند عبوسانه و تحت فشار عصبی و با اجبار کار خود را انجام می‌دهند و نتیجه کارشان هم ضعیفتر است. تحقیقات نشان می‌دهد آنها که در سنین متوسط عمر، در تست های قابلیت العطا ذهنی نمرات بالاتر گرفته‌اند در سنین بالای عمر نیز در تست های ذهنی و هوشی نمراتشان بالا است.

پیر شدن یعنی بهتر شدن:

گفتیم وقتی اشخاص پیرتر می‌شوند و از حدود شدت سالگی به بعد، اختلاف آنها در توانانی‌های ذهنی زیاد می‌شود، بعضی

عامل سوم:

سومین عامل موثر در اعمال ذهنی، توانانی قبول و انعطاف داشتن در مقابل خوبیه های زندگی است. انعطاف پذیری یا بر عکس جمود و سختی آن را می‌شود با این سوال سنجید:

آیا شما اصرار دارید که برای هر چیزی جای مخصوص داشته باشید و هر چیز حتماً در جای خودش باشد؟

در تستی که برای سنجش انعطاف اجرا

جواب‌های دیگر را برسی می‌کند. اگر حس کند که مطمئن نیست راه دیگر را آزمایش می‌کند، ممکن است ۵ را با ۸ جمع کند. اگر مهارتش افزایش می‌یابد، کودکان دوره‌ابتدائی اگر بخواهند ۳۶ را با ۱۲ جمع کنند، حتماً باید از کاغذ و قلم و یا انگشتان خود استفاده کنند ولی در بزرگسالان این کار در ذهن انجام می‌شود. اگر شما از یک کودک خیلی خردسال بخواهید سوم را آزمایش می‌کند و مجددًا اطمینان خود را نسبت به جواب می‌سنجد و الی آخر ... این راه انتخاب و روشن، اساس و پایة نمودار چگونگی حل امور پیچیده و همچنین اساس برنامه‌های کامپیوتوری و درک کلی وغیره است که با گذشت سن و در طی زمان بهتر می‌شود وقتی که ذهن به سطح بلوغ خود رسید دیگر بطور خودکار این مراحل را حل می‌کند.

وقتی شما با مشکلی که لازمه اش پیدا کردن جواب است، روپرتو می‌شوید، اول حافظه تان را برسی می‌کنید، اگر چیزی شبیه آن مستله پیدا کرده، با آن مقایسه و دو مرتبه برسی کرده و اطمینان خود را آزمایش می‌کند. اگر مطمئن نبودید یک راه دیگر را انتخاب کرده و نتیجه آن را آزمایش می‌کنید.

مقایسه بین ذهن و کامپیوتر جالب است. این مقایسه نشان می‌دهد که تفییرات به چند طریق اتفاق می‌افتد و برنامه ریزی‌های شخص در اثر تجربه تقویت می‌شود. به جای اینکه به رشد ذهن بطور ساده و مثل رشد بدن نگاه کنیم و آن را به عنوان یک سری چesh در نظر بگیریم، بهتر است به آن مثل برنامه‌های کامپیوتر که خود را اصلاح و یا به اصطلاح Debug می‌کنند بنگریم.

هر وقت ما با مشکلی که شبیه آن را قبلًا تجربه کرده ایم، برمی‌خوریم، از خود می‌پرسیم آیا راه حل بهتری هم وجود دارد و یا راه حل قبلی را می‌توان بهتر کرد؟ ما مرتبًا راه حل‌های مختلف را آزمایش می‌کنیم و آنها را که بدردخور نیستند کنار می‌گذاریم. به همین علت است که من گویند تجربه بهترین معلم است و تمرین انسان را کامل می‌کند.

همانطوری که ذهن ما، استراتژی‌ها و راه‌های مستقیم جدیدی را کشف می‌کند، این مهارتش افزایش می‌یابد. کودکان دوره‌ابتدائی اگر بخواهند ۳۶ را با ۱۲ جمع کنند، حتماً باید از کاغذ و قلم و یا انگشتان خود استفاده کنند ولی در بزرگسالان این کار در ذهن انجام می‌شود. اگر شما از یک کودک خیلی خردسال بخواهید که ۲ را با ۲ جمع کند، او دو انگشت خود را بالا گرفته و بعد دو انگشت دیگر را وسیع آنها را می‌شمارد. ابته کنداست ولی درست می‌شمارد. بچه‌های کمی بزرگتر از انگشتان خود استفاده نمی‌کنند اما از انگشتان تصویری استفاده می‌کنند بچه‌های هفت هشت ساله از حافظه شان کمک می‌گیرند. در این سنین بچه‌ها شروع کرده‌اند یاد بگیرند که لازم و بهتر است همیشه مقداری اطلاعات اولیه را در ذهن آماده داشته باشند. از یک کودک ده ساله خواسته می‌شود ۵ را در ۸ ضرب کند. اول ممکن است جواب اشتباه ۴۲ به جای ۴۰ به ذهنش بیاید، اما بعد شروع به فکر کردن می‌کند.

به شدت توانائی‌های ذهنی شان سقوط می‌کند، بعضی دیگر تفسیری نمی‌کنند. این مستله نشان دهنده یک موضوع مهم است و آن اینکه زوال عمدۀ ذهنی در سنین بالا یک امر حتمی و جبر زمان و طبیعت نیست و لزوماً نباید در سنین پیری، ذهن نزول قابل توجهی بکند. آنچه معمولاً اتفاق می‌افتد را نباید به عنوان یک امر اجتناب ناپذیر تلقی کرد.

هر یک از ما در طول زندگی، راه‌های مختلفی را بر می‌گذریم و طبقه بندی شبکه‌های عصبی ویژه خودمان را من سازیم. بین تولد و بلوغ، وزن مغز ما سه برابر می‌شود و این در حالیست که همان مدت تعداد زیادی از سلول‌های مغزی ما می‌میرند. (در شبکه عصبی برعکس اندام‌های دیگر وقتی یک سلول عصبی از میرد به جای آن سلول جدیدی به وجود نمی‌آید) در اثناء سال اول عمر این کم شدن سلول‌های مغزی انقدر شدید است که قابل مقایسه با سال‌های بعدی نیست. سلول‌های باقیمانده تحت تأثیر مطالعه، تحصیل و کار فکری و تحریکات محیط به رشد خود ادامه داده و قابلیت ارتباط خود را چند برابر می‌کنند. مغز مرتب با مهارت و استادی دندربیت‌های بیشتری تولید می‌کند تا سلول‌ها بتواتند ارتباط بهتری با یکدیگر پیدا کنند و جبران سلول‌های از بین رفته را بکنند. نتایج آزمایشگاهی نشان می‌دهد که در یک مغز سالم هر وقت یک سلول می‌میرد، سلول‌های مجاور با زیاد کردن دندربیت‌های خود پاسخ گفته و وظائف سلول از بین رفته را به عهده می‌گیرند.

ذهن در طول زندگی با پذیرش اگاهی‌های جدیددارای ظرفیت خودساخته بهتری می‌شود. موقعی که توانائی‌های ذهنی کاملاً توسعه پیدا کردن، ذهن با کفایت عمل می‌کند و درست مثل برنامه‌های کامپیوتر خود را تصحیح می‌کند.

